



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۱۲/۲۸

محمد داؤد مومند

برداشت من از شخصیت و پندار های استاد پژواک



این جانب با شاخه های خانواده های معروف، عبیدی و پژواک، تقریباً از مدت شصت سال به اینطرف آشنایی و معرفت دارم. من افتخار و سعادت شاگردی و دوستی پوهاند فضل ربی پژواک را، که به تحقیق و بدون شک، در مجموع، متقی ترین عضو خانواده پژواک بود، در پوهنتون کابل بدست آوردم، که این رابطه استادی شاگردی و دوستی به شکل خلل ناپذیر و مستدام، قوام و دوام یافت.

من استاد عبدالرحمن پژواک را سه بار در طول زندگانی خود ملاقات نموده ام. بار اول زمانی که در لیسه عالی حبیبیه بودم از تشریف آوری پژواک بکابل اطلاع یافتیم و من با یک دوست خود بنام ربانی رسولی که علاقه مندی خاصی به ادبیات داشت و یگان نوشته ادبی خود را در مطبوعات آن وقت بدست نشر میسپرد، غرض ملاقات استاد پژواک که در هتل مجل و لوکس کابل اقامت داشت، شتافتیم.

در آن روز دو شخصیت ادبی دیگر یعنی شاعلی گویا اعتمادی و شاعلی نزیهی که غالباً از خطه علم پرور هرات بود، قبلاً در خدمت شاعلی پژواک حضور داشتند.

استاد پژواک کتاب علی دشتی بنام «در قلمرو سعدی» را در دست داشت و انتقاداتی بر نوشته های علی دشتی به عمل آورد، تصادفاً این کتاب در ید، دوستم ربانی رسولی نیز قرار داشت چنانکه در آن کتاب، علی دشتی انتقاداتی بر سعدی نیز نموده بود و من از قبل با این کتاب آشنایی داشتم.

بعداً استاد پژواک شعری را به سرودن گرفت که هر بیت به جمله «هم گذشت» اختتام میپذیرفت، من در آن زمان شعر بسیار ابتدایی را به اقتضای شعر مذکور سرودم که تنها مقطع آن تا هنور به خاطر من مانده است، بدین معنی:

از درد دل تپیدم به پژواک چون جرس

روزی رسد که این دل ناکام هم گذشت

بار دوم استاد پژواک را در قریه آبایی شان باغوانی ننگرهار ملاقات نمودیم، که هدف از این ملاقات، عرض تسلیت و فاتحه به ارتباط وفات والده مرحومه شان بود.

بار سوم استاد پژواک را در اوایل کودتای سرطانی که مجری اصلی آن حسن چپ معروف به شرق بود. «ایادی کرملن، سردار صاحب داؤد خان را که هم مجنون اعتلای وطن تحت قیادت خودش بود و هم عاشق قدرت، به گفته مردم جلال آباد غولاندند و از وجاهت و اعتبار خاندانی او به حیث یک رفیق نیمه راه، سوء استفاده خابنه نموده و به حیث سرپوش کودتا از او کار گرفتند، یک مثال تاریخی نیز در زمینه استعمال جنرال نجیب توسط ناصر در کودتای مصر بود»

در هوتل مجلل و لوکس انتر کانتی ننتل کابل به معیت پوهاند صاحب فضل ربی پژواک ملاقات نمودم.

در صحبت اخیر سؤالی از استاد پژواک به عمل آوردم، که متأسفانه سوال خودم به خاطر نمانده ولی جواب استاد پژواک مشعر بر این بود که اینکار باید در پرتو قانون صورت پذیرد، جواب مذکور دلیل روشنی است بدین معنی، که استاد پژواک به حیث یک انسان متمدن و روشنفکر متمدن، به اصالت قانون اعتقاد داشت نه پخپل سری و عدم اعتقاد و احترام به ذهنیت عامه و اراده مردم.

استاد پژواک بدون شک یکی از دیپلمات ها و ادباً بسیار ورزیده تاریخ معاصر جامعه ما شناخته میشود، همانا مربی و مشوق بزرگ استاد پژواک در ساحه دانش و ادب علامه سلجوقی و در ساحه دیپلوماسی و سیاست، سردار محمد نعیم خان بود، یعنی پژواک در ابعاد تکوین و تشکل شخصیت خود، مرهون دو نفر فوق الذکر میباشد.

دولت شاهی و حکومت ملی افغانستان با درک سالم و اهلیت و لیاقت و شایستگی استاد پژواک، موصوف را مناسب ترین شخص برای توظیف و وظیفه نمایندگی کشور، در سازمان جهانی ملل متحد تشخیص و توظیف نمودند که مشار الیه در طول سالیان بسیار متمادی، نمایندگی با عظمتی از مردم و کشور خود نمودند.

استاد پژواک باری هم نظر به استعداد خداداد و تبارز شخصیت چشمگیرش، به مقام ریاست اسامبله عمومی سازمان ملل متحد نایل آمد، که یقیناً مایه رشک ایرانیان حسود و تنگ نظر و سخت بد بین به افغانستان و مفاخر ملی و ادبی و علمی آن، گردیده باشد.

ذواتی هم در آن زمان به این نظر طفلانه بودند که دولت و حکومت کشور ما، از موجودیت پژواک در کشور هراس داشته و روی همین منظور موصوف را، به وظایف خارج کشور گماشتند.

این نظر به خاطری ابلهانه و طفلانه است که پژواک مانند مشروطه خواهان و عناصر متمدن و انقلابی کشور و اقران و امثال شان یک شخصیت انقلابی و ضد دولتی و ضد رژیم شاهی آن زمان نبود، پژواک برخلاف یک عده کثیر ملی گرایان و روشنفکران آن دوره مانند محمد موسی شفیق، استاد بینوا، غلام حسن خان صافی و غیره که به حرکت و یا نهضت ویش زلمیان پیوستند، هیچگونه روابط و علایقی با نهضت ویش زلمیان و حرکت های انقلابی و متمدنی دیگر در کشور نداشت، پژواک هرگز در همچو مجالس سیاسی اشتراک نورزیده است.

پژواک کاملاً یک آدم سرکاری بود و بزرگترین آرزوی وی همانا، خدمت بوطن از طریق مجاری سهم گیری در حکومت و رسیدن به مناصب دولتی بود و بس.

ورنه پژواک میتوانست در دوره درخشان و آزادی خواهانه دهه دیمکراسی از وظیفه خود در سازملل مستعفی شده و با کسب عضویت در ولسی جرگه، عملاً در امور و مسایل سیاسی کشور سهم بگیرد.

باور دارم حکومت وقت، طوریکه در دوره سردار نور اعتمادی از عضویت شهید میوندوال در پارلمان کشور جلوگیری بعمل آمد، مانع پژواک برای کاندید شدن در انتخابات پالمانی نمیشدند.

اگر مرحوم غلام محمد خان فرهاد که در ساحه سیاست کاملاً بی تجربه و کمسواد بود، توانست که در دهه دیمکراسی به تشکل حزب بپردازد، آیا پژواک نمیتوانست که از وظیفه نوکری حکومت استعفاً داده به تشکل یک جمعیت سیاسی بپردازد؟

ولی واقعیت مسلم این است که فرهاد در آغوش توده های مردم بزرگ شد و تا اخیر عمر، در صفوف مردم و در خدمت مستقیم مردم و توده ها قرار داشت، فرهاد مانند یک فقیر زندگانی میکرد و شیوه زندگانی و خوراک و پوشاک او فقیرانه بوده چنانکه لباس های او نیز از امتعه لیلامی بود.

فرهاد در وقت احداث جاده میوند و تخریب چار چته، هنگام چاشت با دیگر هم وطنان و کارگرانی که در احداث جاده کار میکردند با سر و بروت خاک پر، در جاده، روی زمین مینشست و با یک قرص نان و قوده گندنه قناعت داشت، این کاری بود که نه قبل از او، و نه بعد از او، شخصیت در کشور انجام داده بود.

برعکس، استاد پژواک، یک آدم شیک پوش، نظیف و عاشق تجمل و تعیش و تنعم و زندگانی لوکس و به قول ربانی رسولی با علم الجمال سر و کار داشت، او در بهترین هتل های کشور های متوقف فیها زندگانی میکرد.

زمانیکه شاغلی پژواک برای مدت کوتاهی بوطن برمیگشت ابتدا در هتل کابل و بعدا در هتل انتر کانتی ننتل به سر میبرد، او هرگز در منزل برادر خود عتیق الله خان پژواک رییس مؤسسه فرانکلن، که زندگانی مرفه داشت و با در خانه داماد خود نعمت الله معروف که بعدا خود را پژواک ساخت و خانه لوکس دو منزله کانکریتی در وزیر اکبر خان مینه داشت زندگانی نمیکرد، البته به استثناء سالیان اخیر.

استاد پژواک خاصه خور و خاصه نوش و هم کاسه و هم پیاله خاصان و ارستو کراتان بود، به این ارتباط بیٹی از مفکر وشاعر بزرگ انقلابی نیم قاره هنوستان علامه داکتر اقبال به ذهنم خطور کرد که میفرماید:

بیا یک لحظه با عامان بیامیز

که خاصان باده ها خوردند و رفتند

وقتیکه زندگانی فقیرانه و خوراک نان خشک و گندنه یا گندنای مرحوم فرهاد به خاطر میاید، این بیت لسان الغیب حضرت عبدالرحمن بابا به ذهن میرسد که میفرماید:

پادشاهان به اوبه خکی په جام د زرو

ما فقیر لره د خاورو کنډولی دی

امیدوارم مؤرخین و دانشمندان محترم خود را بیشتر و عمیق تر با شخصیت های ملی و مردمی کشور آشنا ساخته و از اعطاء خطاب ها و القاب احساساتی و احکام جزمی به طول و عرض کوه ها و سلاسل جبال، که فلان شخص بعد از فلان شخص بزرگترین شخصیت تاریخ افغانستان است، بهره یزند. همچو شعارهای احساساتی و حاتم بخشی القاب و خطاب ها، بیت ناظم مدیحه سرای دربار قزل ارسلان را یاد دهانی میکند که گفته است:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

گفته اند: بندیش، بینداز

استاد پژواک یک شخص روشنفکر و آزادی خواه و طرفدار ترقی و تعالی کشور و آسایش مردم خود بود، او شاید نظریات مستقلی در زمینه داشته و آرزومند تطبیق آن بود، چنانکه شخصیت های دیگر کشور ما نیز هرکدام در مورد، آرزومند تطبیق آراء و نظریات خویش بودند، ولی این آرزومندی ها دلیل ان شده نمیتواند که ایشان را در مخالفت و معاضدت نظام کشور قرار داده، زعما کشور را به ارتباط امیال و نظریات سیاسی شان مظنون و هراسان سازند.

استاد پژواک به حیث یک شخصیت چند بعدی، در کنار لیاقت و اهلیت سیاسی اش، شاعر و نویسنده والا مقامی نیز بوده است، شاغلی پژواک با استاد خلیلی شاعر عالی مقام زبان دری، روابط و علایق بسیار دوستانه داشت، چنانکه در مرگ خلیلی استاد

پژواک گفت: که « خلیلی یک علامه بود». من شصت قبل تعاطی اشعار دوستانه و ابراز ارادت پژواک به خلیلی و خلیلی به پژواک را در دیوان اشعار خلیلی مطالعه نموده بودم که صرف یک بیت خلیلی تا به امروز بخاطرم است، ناگفته نماند که در آن وقت میان من و دوستم ربانی رسولی در مورد تأویل بیت ذیل خلیلی اختلاف نظر موجود بود، خلیلی مینویسد:

نثر من در پیش نثرش چون خرف پیش گهر

نظم او پلوی نظم همچو گل پهلوی خار

همانا در بیت فوق، خلیلی در قسمت شعر و مقایسه نبوغ شعری خود با پژواک از شکسته نفسی کار گرفته است، ولی تا جاییکه من شخصا دو سه اثر خلیلی مانند از بلخ تا قونیه، نی نامه و عیار خراسان را مطالعه نموده ام، سبک نثر خلیلی، سلاست نثر استاد پژواک را ندارد.

امیدوارم پدر شعر نو در کشور، یعنی استاد محمود جان فارانی، در زمینه با ادعایم موافقت داشته باشند.

چون ذکر خیری از شاغلی فارانی بعمل آمد، خاطره ای بیشتر از پنجاه سال قبل در ذهنم تداعی نمود که باری در رادیو کابل مناظره ادبی میان مرحوم فیض محمد خان زکریا وزیر خارجه اسبق، که خود شخص فاضلی بود، بنام فیضی کابلی در حمایت سبک شعر کلاسیک در کشور و محمود جان فارانی در حمایت سبک شعر نو، صورت پذیرفت و تا جاییکه بخاطر دارم هردوی شان نمایندگی با عظمتی از هردو سبک نمودند و هردوی شان برنده این مناظره جالب بودند.

طوری که هیچ انسان ولو در رشته اختصاصی اش، عاری از اشتباه شده نمی تواند، شاغلی پژواک نیز مرتکب اشتباهاتی گردید. پژواک در دوره جمهوری، به نمایندگی از رییس دولت یعنی سردار داؤد خان، در مؤتمر سران دول اسلامی، منعقد اسلام آباد در پاکستان اشتراک نمود، قرار تعامل دیپلماتیک، زمانی که یک شخص به نمایندگی از رییس دولت یا حکومت به یک کشور دیگر مسافرت مینماید، معمولاً رییس حکومت یا دولت کشور میزبان از نماینده دولت مذکور در میدان هوایی استقبال مینماید ولی متأسفانه ذولفقار علی بوتو، عمداً از این تعامل مرسوم دیپلماتیک، تغافل و تخطی ورزید، که موجب رنجش استاد پژواک را فراهم ساخت.

شاغلی پژواک به عوض اینکه موضوع را در یک مجلس خصوصی با بوتو با همان روش دیپلماتیک طرح مینمود، در جریان مؤتمر دول اسلامی، بوتو را مورد سرزنش و انتقاد قرار داد، که موجب مناقشه لفظی میان شان شد و پژواک در آخر گفت: «لعنت الله علی الکاذبین»

این کلام احساساتی و غیر مترقبه پژواک در مؤتمر مذکور، در حلقه های سیاسی کشور با تعجب فراوان بدرقه شد.

اینکه پژواک بعد از خروج از وطن، روی کدام منطق سیاسی به خاک های مغصوبه افغانستان شرقی که تا به امروز در ید، تجاوز و تصرف میراث خور انگلیس یعنی پاکستان قرار دارد، تشریف برد، پی برده نمیتوانم، ولی پژواک باید به حیث یک مغز متفکر سیاسی، بیشتر از هرکس دیگر میدانست که چطور ممکن است زیر ریش نماینده منافع غرب بخصوص اضلاع متحده، یعنی جنرال ضیاء ملعون و گروه های فاسد جهادی مخلوق آی اس ای که سرنوشت کشور ما و منافع ملی ما را به یر غم گرفته بودند، مصدر خدمتی گردید؟

البته پژواک به حیث یک فرزند واقعی ملت افغان در اخبار مجاهد ولس به مدیریت محمد حسن ولسمل نوشت که: «دولت و حکومت پاکستان حق ندارد که در مجامع جهانی از کشور و مردم ما به حیث مقام وصایت نمایندگی کند».

همان بود که حکومت نظامی جنرال ضیاء به پژواک اخطار داد که باید فوراً پشاور را ترک گوید».

پژواک اخراج گردید و محمد حسن ولسمل به زندان رفت.

متأسفانه رهبران و قوماندانان مزدور آی اس ای پاکستان کوچکترین عکس العملی، علیه این تصمیم دولت ضیاء به عمل نیاوردند.

شاغلی پژواک در سال ۱۹۸۰ نامه ای عنوانی برخی از شخصیت های مطرح و سرشناس کشور در اروپا، منجمله داکتر یوسف خان، داکتر حامد، داکتر طبیبی و دیگران بمنظور تشکل یک کمیته نوشت و در آن نامه مشکل اقتصادی خود را در زمینه مسافرت نیز تذکر داده بود.

از زمره شخصیت های مذکور، داکتر صاحب حامد، نامه جوابیه شدید الحنی را به پژواک گسیل داشت و او را متهم با مسامحه کاری با رژیم بی خدایان ساخته بود، زیرا پژواک سالیان متمادی در دوره حکومت مرتدان ملی، در وطن باقیماند.

جای تأسف است که استاد پژواک به حیث یک دانشمند خبرر کشور و با خبر از تاریخ منطقه و مفکران و مبارزان بزرگ آزادی خواه آن زمان، مانند مهاتما گاندی، فخر افغان خان عبدالغفار خان، نهرو، مولانا آزاد، داکتر ذاکر حسین، سردار پتیل و غیره در یک شعر خود، بصورت غیر عادلانه بر علامه داکتر اقبال، مفکر، نویسنده و شاعر بزرگ انقلابی نیم قاره هندوستان، و یک عنصر ضد استعمار برتانیه، تاخته و مینویسد:

اقبال غلامی بود، در بند امامی بود.

در حالیکه استاد پژواک بعد از سقوط حکومت داود خان بوطن برگشت و سالیان طولانی تحت حمایت چتر داماد خود داکتر نعمت الله پژواک در کابل، سپری نمود، کاری که پژواک، علامه اقبال را بدان متهم ساخته بود، در حالیکه علامه اقبال و مبارزان بزرگ راه آزادی هندوستان علم مبارزه ملی را بر علیه تجاوز انگلیس بر افراشته بودند، ولی شاغلی پژواک در خانه کانگریستی داماد خود در وزیر اکبر خان خاموش و به حیث تماشا بین حوادث و واقعات نشسته بود، تا مگر دستی از بیرون آید و کاری بکند!

افتخار به پوهاند فضل ربی پژواک که ببرک ملعون را خطاب « شاه شجاع ثانی داد»

چند سال قبل از زبان شاغلی پژواک قول نمودند که: « سردار داود خان بعد از وزیر اکبر خان بزرگترین شخصیت تاریخ افغانستان است»

اینکه شاغلی پژواک در کجا و در کدام زمان به اظهار همچو ادعای مباردت ورزیده، آیا این ادعا تحریری است و یا صرف نقل قول شان در یک مجلس خصوصی است؟ صراحت و وضاحتی وجود ندارد.

اگر این ادعا حقیقت داشته باشد، باید شاغلی پژواک به حیث یک دانشمند ذیصلاحیت، دلایل خود را به استناد مدارک تاریخی و مقایسه و تحلیل همه جانبه این دو شخصیت یعنی اکبر خان غازی و داود خان ابراز میداشت نه به شکل یک شعار احساساتی و فاقد محتوای مبتنی بر دلایل علمی و تاریخی.

تا جاییکه این جانب ابعاد شخصیت نوات مذکور را با در میزان مقایسه قرار میدهم، هیچگونه وجوه تشابه به استثنای اینکه هر دو شخصیت، انسان های وطن دوست بودند، قابل ملاحظه نمی بینم.

اکبر خان یک غازی و یکی از سران بزرگ جهاد و مبارزه ملی و میهنی علیه قوای اشغالگر انگلیس بود، و قرار روایات تاریخی، مکاتبات را در جنگ تن به تن مغلوب ساخته به جهنم فرستاد.

وزیر اکبر خان برخلاف سردار داود خان هرگز نه به مقام وزارت، صدارت و یا هم ریاست دولت ایفا و وظیفه نموده است. ولی سردار صاحب داود خان، بعد از استرداد اسقلال کشور به زعامت غازی امان الله و نجات کشور به قیادت مدبر ترین زعم سیاسی و نظامی تاریخ معاصر کشور یعنی غازی محمد نادر خان و بعد از یک دوره طولانی صدارت، صدراعظم صاحب کبیر محمد هاشم خان که حیثیت امیر عبدالرحمن ثانی را داشت، و امنیت کامل و ثبات خلل ناپذیر کشور را با یک شیوه پلیسی، تضمین نمود و بعد از دوره دیمکراسی کوتاه مدت شاه محمود خان غازی که سردار داود خان در تخریب آن بی دخل نبود، به مقام های بزرگ دولتی و نظامی رسید و به اراده پادشاه مرحوم اعلیحضرت محمد ظاهر شاه «رح» مدت ده سال صدراعظم مقتدر و په خیل سر کشور بود و در اخیر هم به پلان حسن چپ معروف به شرق و توافق کرملن، به مقام ریاست جمهوری رسید که در

نتیجه خودش، و اعضا فامیل نجیبش توسط یاران حسن چپ معروف به شرق به شهادت رسید و این نتیجه بد فرجام و نامیمون کودتای سرطانی حسن چپ معروف به شرق بود.

سردار صاحب داؤد خان نه در کدام جنگ میهنی اشتراک ورزیده و نه در مبارزه بزرگ ملی نجات کشور از وحشت و دهشت تباه کن سقوی های لعنتی که تمام دست آورد های ترقی خواهانه و انقلابی نهضت بزرگ و بی همتای امانی را با خاک یکسان ساخت، سهمی داشته است، بلکه یگانه جنگی که سردار داؤد خان قوماندان اعلاى آن بود، جنگ علیه توده های مظلوم و بی بضاعت ترین مردم خودش، یعنی علیه قوم صافی بود که بر خلاف اکبر خان غازی، لکه ننگی در در تاریخ حکمروایی سردار صاحب شمرده میشود.

لذا اگر احیاناً پژواک همچو مطالبی را اظهار نموده باشد که من در صحت آن شک و تردید کلی دارم، کاملاً دور از عقل سلیم و منطق شخص بالغ خواهد بود.

هم وطن دیگری از ملاقات خود در پشاور با استاد پژواک در یک وبسایت معلوم الحال، یاد آوری نموده و از زبان شان چنین نقل قول میکند که: «من در زندگی ام مانند داؤد خان رهبر با پرئسیپ را در تاریخ افغانستان سراغ نکرده ام، من در وقت اخیر جمهوریت داؤد خان به بعضی کار هایش مخالف بودم و اختلاف نظر داشتم ولی امروز از آن مخالفت ها نادم استم».

یا الله! چه میشنوم! زیرا تذکرات فوق الذکر در تمام ابعاد آن با علم، دانش، فضیلت، معرفت، و طبیعت آزاد منش و حق بینی و حق پسندی شاغلی پژواک در منافات کامل قرار دارد، همچو ادعای پژواک، اهانت به تاریخ کشور و بزرگان تاریخ کشور است. اینکه پژواک بعد از یک عمر تجارب و کسب علم و معرفت در سنین بالاتر از هشتاد و یا نزدیک به آن، انهم در وقت اخیر دوره داؤد خان به بعضی کار هایش مخالف بود و اختلاف نظر داشت ولی امروز از آن ابراز ندامت میکند، حرفی است خیلی کرد کی و خنده آور.

آیا خنده آور نیست که پژواک بعد از یک عمر تجارب در ساحات مختلف حیات و به حیث یک رجل جهاندیده و به حیث یک شخص با پرئسیپ، همچو مطالبی را اظهار نماید که با عقل سلیم و منطق، در تضاد کامل قرار داشته باشد؟

وضاحت ندارد که پژواک با کدام کار های دوره اخیر جمهوریت داؤد خان مخالف بود و با آن اختلاف نظر داشت؟

آیا این اختلافات روی اصول و پرئسیپ های استوار بود که پژواک به آن معتقد بود؟

آیا این اختلافات در موازات منافع ملی مردم افغانستان قرار داشت؟ و یا اینکه صرف جنبه سلیقوی و روبنایی داشت؟

اگر این اختلافات نظر پژواک، با بعضی کار های داؤد خان، روی یک سلسله پرئسیپ های ملی استوار بوده، پس ندامت از آن بی پرئسیپی است.

اگر این اختلافات صرف جنبه سلیقوی و تفنن داشت، همچو اظهارات طفلانه با شخصیت و علمیت پژواک در تمام ابعاد آن متصادم به نظر میرسد.

در نتیجه به جرئت گفته میتوانم که شاغلی پژواک در مجموع از تقوی، فضیلت و عمق تفکر شهید میوندوال بی بهره بود.

ختم مقال، عرض حرمت و پوزش

یادونه:

که چیری گران لوستونکی و غواری چی د دی معززی لیکونکی مقالی هم ولولی، نو کولای سی چی، پر انخوړ باندی

د «کلیک» په اجرا کولو سره د لیکونکی مقالی د «آرشیف» فهرست ته، لار بشوونه تر لاسه کړی!

برداشت من از شخصیت و پندار های استاد پژواک

D_momand_ostaad_abdol_rahman_pajwaak.pdf